

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE489

عنوان کتب کتب فضائل و زما

نوشته قلمی دست استاد علامه شمس الدین بنابر مصادیق و در پیش گیری از پراکنش و طبع

کتابخانه

از میر ابو العال نجات اصفهانی مع

شرح حامل المیزان

از صاحب علم و فنون شیخ المصطفی الخاطی فی الدوله دیر الملک سراج بن سکه بهادر شیخ بنیاد

در مطبعه نایبیه

١٢

۱۹۱۵ ۵۱۲۵
ن ۱۴ گ

2 14

CHECKED

CHECKED-2002

بسم الله الرحمن الرحيم

نام خوش حضرت استاد
طبعش حق و عاشق خاص

سیر اندام بی بود چو کشتی گیر

نفر زندیست حریفان ہم جانم

از سر صدق گوئیم همه نام خدا را

در گنج عشق هر آن ناسم که در دوا و

بازول روزمن فن باندیر

حامی خور و فاشنه مانواع او

سروبالا خنمی آمده خوش بر سر پیا

[illegible]

نوجوانی بختون چشم ار است
شکر دازنگاری همه طور انداز
کاکش سنبل مارض گل بالایش
کله قند نواز قشکی خود کوبست
جهم اش لوح طاسم در گنجینه دل
طافه شیرین و نغمه در سآوده
و عده هشتی شیر اریقامت باشد

جهت آنکه چشمه حیوان باشد
طایق مردانه ابروی آهکس دین
مکملات حوصله پرواز دل حور و ملک
پیرا و ابوشن را با چشم فریبند است

نوشته می خورم و بر تو خامه
خوار و زور و ملاهی شراب سر
بر سبش طرف کلاه ندی بال
کلاه گیس همه کن کلمه مروانده او
سره نوشت همه اوده در آینه دل
ای جوان چو بجام مل مآرد
سر قبح تو الهی بنداست بهانه

طایق ابروت نظرگاهِ لیران باد
چون سه نو یفلک بادلِ روشن باد
چشم گیرای تو گینه تر از حق نمک
عس و دمانز گس گیرنده تست

نو جوانی بنبون چشم آرسته
 شکر داز نگاری همه طور اید
 کا کاشن مندل عارض کل بالاش
 کله قند نواز تنگی خود کسوست
 جبهه اش لوح طاسم در گنجینه دل
 طرفه شیرین و نوبند و رسا اوده
 وعده هستی خیر ابقیات باشد
 جنبه ات آینه چشمه حیوان باشد
 طاق مردانه ابروی تراهرسید
 مگه که ت حوصله پرواز دل جو ملک
 پیرا و اسوش بر پا چشم فریبندت

نو نیازی صدم و لیر تو خاسته
 صبح و روز و در و یلما بهو شراب
 بر سرش طرف کلاه نندی بال
 کله کوب همه کس کله مردانه او
 سر نوشت همه اوده و آئینه دل
 ای جوان خوب بجام مل مار اوده
 سر قیج تو الهی بنداست باشد
 طاق ابروت نظر گاه لیران باشد
 چون سه نو بفلک بادل و شن باشد
 چشم گیر ای تو گیرنده تر از حق نمک
 عس و دمانز گس گیرنده دست

کشتی را راه ملاطفت از غلج
برای آن در داد و ده که بی غلج

و نیز چنان تو رسد
که مستحق پرفتن دست یابی
و گویی به یاران و از زمین
و دست که بر نوبه

این نوید و دلکش نام درم خورشید افشان
 دولت خلیفه گرفتن در هجوم عامی
 در دستان جانیف که گشتن پیش
 کنش گران آن نوید هست
 بهین در کشی پیش
 فن درین همه اعلان بود
 بیابیری بد شیر اندامی نو
 سینه اش زن و کوشن
 میدی این سپه چنمان
 و نوید چننون
 شاگرد و نوید
 غنایات ارادت
 گزیند لطف
 از زکات
 بیای سپه
 ایا این
 سنان حمایت
 ست لطیف
 که خود
 برای
 می کن
 محمول
 توید
 از
 بی

مژده خنجر کف و دندان و شنه بدست
کیش از منی دارد این بسیار منی
خالص بهوش عاقل و بی ننگ است

هست چون خورشید و آتش است
بسیار شعله و نور و تابان
لب لبکون غنما به گلبرگ برکت
چو بوی گلستان در باغیان
چمنای لببت ای صنم شیراز
سعدی چو سحر در طلیحان
بلبل خوش دگرستان
بود لب خویش زدن در مطلق گشتی گیران
بیازی خود ده آواز بر کشیدن بست
هست حال لببت می نبرد خورشید

خالد شکین که بران فعل خست از قیامت
خالد شکین که فتاده است حکم گریز
خالد در گوشه اعلت که درم را قوت
خالد چون بوسه گر گشت بکشد

غمره هوش را بشوید و بلا دست
مستوجب بر آید خطب است

که خطت سوره و لیل بر خواند
و نیت نام خدا اندر نیت شکرت
با ده چون برگ گل از شوق بیاد و جا
رفتیم از کار زمین کش زون مردمان
روح اسکندر روی بلب آب بقا

زور شک تو گوئی بشر این قیامت
 مور کی چشم سیر و پتنگ شکست
 نقطه از قلم نسخ خط با قوت است
 سیب از آتش و بهتر و دلیلی وقت

اسم فاعل است لاجل صفت
پوش و صورت و دم و خفا
است که افاضه و تشریف
و کرامت

[illegible]

گرم کن از دم خود آئین ندان ۱

بلبل باغ دل میسر و پار انوار

منکیت تاج خسرو تگهان است

چهارم از رنگ است رنگ است رنگ

تا تنگی کن جبر برفیق نبوا

بسم خون ناب خوران است پیامی شدن

خارجی افق و در مابین که خارج جزیر

وہاں پہنچ کر اس نے اپنے دوستوں کو دیکھا تو ان کے ہاتھ پاؤں پر لکڑی کے ٹکڑے لٹائے ہوئے تھے۔ ان کے چہرے پر درد و غم تھا۔ ان کے ہاتھ پاؤں پر لکڑی کے ٹکڑے لٹائے ہوئے تھے۔ ان کے چہرے پر درد و غم تھا۔

دست‌نویست‌ها و تصانیف
دست‌نویست‌ها و تصانیف

تو را که بشود حق و حجت که از ایشان

کامکاران و کارکنان

ایمیں ان سبببیدہ

مطر با بیل باغ چین زندان را

سینک گن بن ارباب و خوارانہ

نارائے حق تعالیٰ

نوبت ششم شلنگ است شلنگ

تو که از اهل تنگی بر ایاب نیاز

محققین و روحانیات اسلامی

فی اصول قدس کلمه ایچیز

کتابخانه عمومی

مستوفی و در اعلیٰ مقام

بسم الله الرحمن الرحيم

سنگریا بی بی پاپا مارو دم جو پیندہ

نظر حضرت مولانا غلام احمد بر روی این کتاب
در تاریخ ۱۳۰۲ هجری قمری
در شهر کابل
ملاحظه فرموده و این کتاب را
در کتابخانه شخصی خود
ثبت فرموده است.

ہر ایک سکون کے لیے

اول و اول مولود

گوئی تو بی بی زینب! دعا کی تھی کہ میری بی بی زینب کو

بسمی باقی تویم من از تو ای پسر و گدازد

چون که این کتاب در میان مردم
چون که این کتاب در میان مردم

باز در این مکتب

دودا گمان کر که بیدار بود و در میان
فعلی بود

مجلس شورای ملی
روز دوشنبه ۱۳۰۲/۱۲/۱۳
مجلس شورای ملی

سید محمد علی قزوینی

[illegible][illegible][illegible][illegible]

۱۰۰

تنگ بخت تو شست و دگر گشت
 باز تو شست و دگر گشت
 ساری است از شاد و غمناک
 گوشت و تنگ بخت تو شست
 ساری است از شاد و غمناک
 گوشت و تنگ بخت تو شست
 ساری است از شاد و غمناک
 گوشت و تنگ بخت تو شست

ارغنون فی قانون بر دوازده شکار
 نوبت تخمه شنگ است حریفان و
 بجز از رندی و سستی چپال است اینجا
 همه در ساغر وحدت می منصوبید
 بلب زمره آرا چغنی و چه جل
 قابل بل و لالتافت نبود
 زخمت از نیمه غم قابل سیلی شده است
 شست سینه همان با پیش ازان خوش و خوش
 شست سینه زدن مژده خوشحالی
 بی می و همیشه همه است محبت باشد
 اما که گشته و یکس از ناز و نسیان

کو که کن طوطک طنبو و دق و تنگ
 تنگ است که دق فرو آوردن را با نوبت
 تنگ است که دق فرو آوردن را با نوبت
 تنگ است که دق فرو آوردن را با نوبت
 تنگ است که دق فرو آوردن را با نوبت
 تنگ است که دق فرو آوردن را با نوبت
 تنگ است که دق فرو آوردن را با نوبت
 تنگ است که دق فرو آوردن را با نوبت
 تنگ است که دق فرو آوردن را با نوبت
 تنگ است که دق فرو آوردن را با نوبت

غلان غلام غلام غلام غلام غلام
 غلام غلام غلام غلام غلام غلام
 غلام غلام غلام غلام غلام غلام
 غلام غلام غلام غلام غلام غلام
 غلام غلام غلام غلام غلام غلام
 غلام غلام غلام غلام غلام غلام
 غلام غلام غلام غلام غلام غلام
 غلام غلام غلام غلام غلام غلام
 غلام غلام غلام غلام غلام غلام
 غلام غلام غلام غلام غلام غلام
 غلام غلام غلام غلام غلام غلام

و سزاوار بود که
 راز از این تو دارم
 سینه چاکان سینه کو کی تو دارم
 ای دلبر ماه من در نظر
 سونگلان شای تو به افشانت
 بر خضه ابطی لای تو به افشانت
 فیه سویی بر خضه انظر بساد
 سید و سستی است که شوق
 صفت بود و هست چون

۱۲
یکی از اصحاب جناب امیر علیه السلام
در حدیث است فارسیان بنیان
خوشان آفتاب را بنیان
یا در کتب عامه آفتاب پهلوان
و اندکند اسیر صدی را نوچه
آفتاب او را که در ده لعلی جام
مستقیم و در دست و در ده
نفت زینبیا که تا

<p>تا بگویم جانان غم تنهایی را بخروشید و بچو شید طربناک شوید مگر با ای سخت تازان از آید جفا</p>	<p>سند سازید و تنبک غوغائی را باعث ربط من آن تب بیکال شود غزلی لطف کن از سید نامیر سجا</p>
---	--

غزل

باز بیکانه حسن و حرکت این شهر
مهر با خانه ات ایام شود حرم در
همه کس استیلا طلبی و زوهار
از تغافل حکیم سوخت ندانم آخر

محرر خسار تو آئینه صفت خواهم
که بیک نامه دیگر سبک خواهم
که بدانی بحیثوری صدقت خواهم
کی بنوا و اعتبار و شفقت ابرهم

گرچه در دیش نیکانه ام روز نچا
دم نگدا که صاحب عظمی خواست

مطر باخوش سخنا از دل گاه گو	سخنه بهتر ازین نیست که باشد گو
-----------------------------	--------------------------------

[illegible]

۱- نشین و زارش اکثر
 ۲- پیشین علم با طبیعت
 ۳- گویند که مردم از این ملک
 ۴- میان گنج گران به دوش گردانند
 ۵- نشین و زارش اکثر
 ۶- پیشین علم با طبیعت
 ۷- گویند که مردم از این ملک
 ۸- میان گنج گران به دوش گردانند

صفتی و فیاضی هر دو درون

دل بایک صفتی و فیاضی

صفتی و فیاضی هر دو درون

دل بایک صفتی و فیاضی

صفتی و فیاضی هر دو درون

دل بایک صفتی و فیاضی

صفتی و فیاضی هر دو درون

دل بایک صفتی و فیاضی

صفتی و فیاضی هر دو درون

دل بایک صفتی و فیاضی

صفتی و فیاضی هر دو درون

باز بنگارم کشتی است خرفان
گل کشتی است کتیغ گمشداده
بر جمال من آرای محبت صفا
هر که روشن تنگ نموده شمع
خشت را کنده صفای نظر مرد
بجای هر کشتی و کشتی

گرچه نشید در شصت و شصت
میت چرخید که در چرخ افشاده
گشت عریان بی کشتی شیرین
متکه در قدش زود زیم میا
باز بر خاست کشتی و فلک چرا
نگار از دل کشتی و رنگ دل

که پهلوانان بدان
دورند و درون گداز
شک زدیم گویند و بیک چشم
کو که دست آری بیک چشم
بیک قدم در نورس گداز
بیک گداز در نورس گداز
بیک گداز در نورس گداز
بیک گداز در نورس گداز

باز بنگارم کشتی است خرفان
گل کشتی است کتیغ گمشداده
بر جمال من آرای محبت صفا
هر که روشن تنگ نموده شمع
خشت را کنده صفای نظر مرد
بجای هر کشتی و کشتی

گرچه نشید در شصت و شصت
میت چرخید که در چرخ افشاده
گشت عریان بی کشتی شیرین
متکه در قدش زود زیم میا
باز بر خاست کشتی و فلک چرا
نگار از دل کشتی و رنگ دل

که پهلوانان بدان
دورند و درون گداز
شک زدیم گویند و بیک چشم
کو که دست آری بیک چشم
بیک قدم در نورس گداز
بیک گداز در نورس گداز
بیک گداز در نورس گداز
بیک گداز در نورس گداز

باز بنگارم کشتی است خرفان

کله سروری و ناز تو بر سر داری
ای جوان سارخی خوش ناز بخدا
گوش بر حرف تو باشد ز بهر تاب
شاید از خراگر یابی بر افلاک نهی
آری آری هوش گشتی به کار خوش
آفرین باد گفتار خوش گشته
پر گریه بهمان عزم جوانی دار
لنگ بر دوش تو آید بیان سیدان
دار و آن پر جانیده بهر نام
هر فی را به کف از بدلی او به نشان
چون با عیش سیدان صحت مشرب

که بیت جانم در دست که در داری
بر دم طعمی صد ناز و ناز می بخدا
گاه گشتی چو کشتی به بگ غیل غل
بسیج و صمدی به به چو بر خاک نهی
چاکر کسیر برین عالم غدا خوش
ای سپهر خوانده بهر پایی لی و در کار
خلیجها نه که بدل از خلیجانی دارد
چو به تعلیم کف ای جهان ندان
هر فی را بدلی به چو فلک در خاطر
همچو دل با خیر از رفت و گشت بهمان
خضر کوی که نصیحتگاه اسکندر

در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده که در متن اصلی به خط نستعلیق درج شده است.

بسیار است از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده که در متن اصلی به خط نستعلیق درج شده است. این بخش شامل تفسیر و توضیحات اضافی بر روی متن اصلی است.

در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده که در متن اصلی به خط نستعلیق درج شده است. این بخش شامل تفسیر و توضیحات اضافی بر روی متن اصلی است.

داشت که درستان سده صدها
 دست بام که فرو کوفت که کوفت
 باسیانی که تراست میان اری
 زده زانو زمین پیش تو هر اهو
 پیش خیز گل و گلشن که بود و غیر بار
 دست باز آن چون هر و به لاد
 همه چون سرو گل های چین بالا
 تا پشت همه چون می معلق باشد
 نیست پس چیز تو جز سایه سایه
 زدن و زمین لغز و لیر اند خون
 بر سر و زشی و زور خدای ار

وقت کشتی است از این رخ پسندید
چون گل ز باد صبا آن گل گلزار
ای جوان لطف شما با همه دل داری
گشته گم از فکرت هر دم گلبوی
دل شاد است ترا پیش و وجه متکا
همچو گل سائر صبا بی وق
بر از سر و گل بخیل بهمن یار
با حریف و غلی کشتی خصمانه خوش
غم از خصم بر اندیش ای

[illegible]

۱- حسب تقیہ برکت کویا
از ان خصوصیات بنا
مقرر گردید و بنا
بر تقیہ اگر چه

۱۰۰

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

وہابیہ

ازین کتاب

سیدان

مجلس العلماء

جی سرائی

شست از طعمه قبول از نذ جا و از
چشم بخت از نذ جا و از
جان من اول فتح است ترش و ترش

شماره پنجم و دوم که با هر دو پستی
 طرف در هر دو روزی رساله را خواند

معی با لوسنه های وود وار

کلمه اش اکبر بر رخا کش اندر

دل جان از صابر و دلیلی ای
چو سو و گداز کجالت رسی ز پر و پا

و مخالف که ترا گفت که خراب
و مخالف ز حرف غل زده

بسم الله الرحمن الرحيم

فتح بر قلعه بغداد از زند جاوید دارد
فتح بقایان مفتوح تو کز تیرت و ما جوی میخیز
بیهیم کین شش بر این دین سخنش

پیشکش و شمعین در آیه خورشید شمشیری

طرف نکست از طرف بدوار

ملاز ان سے مخالف شش ہفت روزہ

پای و گیتی بر گردش گرد آید

گرچه موسی کثرت سیخ شوی و تاب بزرگ
 یابرد و سرش از انان بگردد ان بزرگ

در وقت آفتاب نشین کردن از او و قمار با
و غلبه بر او و نوشیدن و بیست که
در وقت آفتاب نشین کردن از او و قمار با

ازین که بگوید که میساکندید
سکن طلبان بهیچیکه نیست خوش
انداخته و ناسی داده و بگوید
که نه بهیچیکه نیست خوش

مقرر فرموده و چون چنانچه
مقرر شد و از این جهت
که هر یک از اینها را
که هر یک از اینها را

شکر اگر که از این بزم بود و سبزه
 و بر اگر که از این بزم بود و سبزه
 سبزه خوشتر از این بزم بود و سبزه
 سبزه خوشتر از این بزم بود و سبزه

[illegible]

و السلام گوید هر که این دعا را بخواند و در سجده

سلامتین بهرست مناسب است که از این
مجموعه اگر دو قرار گیرد

سرمه کارشاهی همین که از بنیول مقوم امداد بود و هنگامی که در

از اقسام خود نویسیست به نسبت
استدلالی و خود نویسی

در وقت آفتاب نشین کردن از او و قمار با او
و غلبه بر او و نوشیدن و بیست که
در وقت آفتاب نشین کردن از او و قمار با او

کرم گستر تا به یاد تو در دهر می بینم زنده

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript or a collection of poems. The text is dense and covers most of the page, with some lines written in a larger, more decorative script. The text is arranged in several columns, with some lines written horizontally and others vertically. The script is a cursive style, typical of Persian calligraphy. The text appears to be a collection of poems or a single long poem, with various themes and expressions. The handwriting is fluid and expressive, with some variations in line thickness and spacing. The overall appearance is that of a well-preserved historical document.

تغلب باشد حاجی خوشتر است
از اصول بهین و روفاخت
زودن بهین و خوشتر است
از اصول و دواخت

کتاب از اصول و دواخت
از اصول و دواخت
از اصول و دواخت
از اصول و دواخت

از اصول و دواخت
از اصول و دواخت
از اصول و دواخت
از اصول و دواخت

سنگین و ساقی اندازده گردم
مدعی گرم تلاش نکین حاجی
چند در مانم زمین می خیم
شیر غلطه ز روت شیر افکن
ای و فاخته بار بر آفت
چو شوق عرب او چهاره
بچه و تار کافتی که چوب یار

ای او محول من بیست و یک
کریز از او می شوی بنیاز من
سنگین و ساقی اندازده گردم
مدعی گرم تلاش نکین حاجی
چند در مانم زمین می خیم
شیر غلطه ز روت شیر افکن
ای و فاخته بار بر آفت

از اصول و دواخت
از اصول و دواخت
از اصول و دواخت
از اصول و دواخت

از اصول و دواخت
از اصول و دواخت
از اصول و دواخت
از اصول و دواخت

از اصول و دواخت
از اصول و دواخت
از اصول و دواخت
از اصول و دواخت

از اصول و دواخت
از اصول و دواخت
از اصول و دواخت
از اصول و دواخت

کتاب از اصول و دواخت
از اصول و دواخت
از اصول و دواخت
از اصول و دواخت

وهم صوفی که پهلوانان را در
لوطیان باو ازینند و جزو
دردناک عالم استی برکنند
انسانان بیشتر با وی بیرون
علی خیزن گوید
فی پرستم علی ایچا و دوست
بسم علی حسره وینوی این
از انما قرآن مرده قول
بما یستوفی کند و دل
عاشق زار و حال کن و شیرین
زیر لب و در و دل کردن با
عبدالمعالم

بگذر از غیر چه میخواهی زین کینه کلا
از چه در خاک خیزی بد را خوش حالا
بسرش هیچ در بقایه ده پایش گیر
دشمنش کشته و حمله سیر جایش کن
چو سحر جوی چو سیدی یکسان همه با
چو چاکلی زو که هر چه زو و وقت زو
دست برداشتن از پایست چو چن
چه قدر قوت پریال پر شکم ارد
فلک ز روی ارا و شل و دین کو
روی مارا تو درین افق بین مندر

کرده پا بجلا تش که از دور قیامت
 بیچکه گوهر شمعوار مانند در خاک
 ز رخسار که گفت خست خاب بر
 که از کمال دوستی ای شوخ دلیر
 خصم تیر او را که در زندان باش کن
 تا تو تابان عشقی تنجیا محرم باش
 باز در هر که آن تازه نهال گلپوش
 بهتر است ز نهال فن که در دست گردید
 فسر طاربت چون دل و دین گنبد
 ای که در عرصه کشتی فداک قناده
 مدعی اچو شود کشته کشتی ساز

[illegible]

کج که برود و کجا
 سبب بود بانه بهوست معلوم
 نرفت و طاعت است و کفایت نمازی
 با چنین آشنایی و طبع و توانی و قانون و دور
 ریفای و سستی و تنگ و تنگ
 رندی و بی و خیال است و سبب
 حق و کل کل و قال و مقال
 است پنجاه و نه و در دست خود
 و نام و نیک و بد و در دست
 چرخ و چرخ و چرخ و چرخ
 از و در و چرخ و چرخ و چرخ
 و چرخ و چرخ و چرخ و چرخ

ریش گاه و اندر مشاح تو خراش و دم
 کوفتندست که اندازد دست دار
 اول و را تو نو آرش کن پس بند کن
 بهتر است که بخندان کشندان با
 سیخوری خند کیمی طعیام ای خوند
 یا علوان ز برای خند می یکنما
 بی بانی بغشون طبعی و از خاکست
 در حین سید کل خمیه است

شکر شمع بیدار شد در شک سقا
سر زبانی در دوش مهر جانانی

شیخ ما آمد به بر سر کشتی نشیند
ای شیخ ما آنچه در کشتی نهی
شیخ مرطوبی ما دانه است در
شیخ راول شده بوسه چون کن
سفره داشتی ای شیخ پرسان با
استهانی مرض سلیکین منی
ای استهانت بکده مرض است
غشوه و غمراست نه بزم فقرا
مخفف است غمراست نه بزم فقرا
تشنه است جلال ز غمت ای دا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين الطيبين الطاهرين
المطهرين المطهريين المطهريين
المطهريين المطهريين المطهريين
المطهريين المطهريين المطهريين

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۲۸
 کین سالی است که دارد ز
 موت دلم به دینی کشی دلم
 مارا به من از رنگ که در دست
 از دل خود دور کن چرا که من
 سن سالی است که از غنوت
 از دل شری دارد و دل
 از دل شری دارد و دل
 در سالی ظاهر می جرات
 در دست چو دل به چنانکه
 در دین بجای جرات چنانکه
 در دل زبان گویند که غالی می دارد و دین چنانکه
 در قوه اوله کشتی خسته در دست به چنانکه
 در کشتی است به دست به چنانکه
 در کشتی گران در غار کشتی دست دادن مردن در باطل
 در کشته کشتی را تمام کرد تا آنکه در دست بانی خاتم کبابی کشتی
 در دست به پیش پیش بود

چه گویند مرایان که با یک گفنی ساخته ایم چه بزرگی کنی ای عیسی که زمین و آسمان به خرابات و سناجات که سوی اهل وفا از نظر لطیف روز بازاری ماغت بازاری زور ماغت پور زشج از زاری چون گل صبح بکویت ز خرخرام به عریان بدانل شده کوی تو لک کوی خودت و بند و رنجی تو	چه گویند مرایان که با یک گفنی ساخته ایم چه بزرگی کنی ای عیسی که زمین و آسمان به خرابات و سناجات که سوی اهل وفا از نظر لطیف روز بازاری ماغت بازاری زور ماغت پور زشج از زاری چون گل صبح بکویت ز خرخرام به عریان بدانل شده کوی تو لک کوی خودت و بند و رنجی تو
--	--

در کشتی گران در غار کشتی دست دادن مردن در باطل
 در کشته کشتی را تمام کرد تا آنکه در دست بانی خاتم کبابی کشتی
 در دست به پیش پیش بود
 در کشتی گران در غار کشتی دست دادن مردن در باطل
 در کشته کشتی را تمام کرد تا آنکه در دست بانی خاتم کبابی کشتی
 در دست به پیش پیش بود
 در کشتی گران در غار کشتی دست دادن مردن در باطل
 در کشته کشتی را تمام کرد تا آنکه در دست بانی خاتم کبابی کشتی
 در دست به پیش پیش بود

در کشتی گران در غار کشتی دست دادن مردن در باطل
 در کشته کشتی را تمام کرد تا آنکه در دست بانی خاتم کبابی کشتی
 در دست به پیش پیش بود

از باغ پیروی در بهمنی ۲۸
 شادمان و خوشی به بهار
 بکنند زلف از دل و دگر
 فضائل اوست موعظه
 کنش است از آن نه پندیده
 صفات بهشتی کمال
 بسعد صلوات بهشتی کمال
 رفت کشی گرفتن مرز اید
 بازین است این ای دنیا
 شکرست درستان به صلوات باید خواند
 شکرست درستان به صلوات باید خواند
 شکرست درستان به صلوات باید خواند

بهت است شوی می کجای بود
 بجزاری نه جای به کس نمری
 عشق که آن شمع چرا در بند
 گاه در بندش گاه در اجماع
 یک قلمه که در وسط هر تار
 بسکه بام عزتی سرخسک در
 کم شاد است هر چه برین کم
 چه گویم بجفا و تو فاقه بستم
 این چنانکه ز دل سر زده انگینا
 بهشت چون غنچه گل سرخ در گنج
 غنچه گل که بود در دل تاج
 بجزاری نه جای به کس نمری
 عشق که آن شمع چرا در بند
 گاه در بندش گاه در اجماع
 یک قلمه که در وسط هر تار
 بسکه بام عزتی سرخسک در
 کم شاد است هر چه برین کم
 چه گویم بجفا و تو فاقه بستم
 این چنانکه ز دل سر زده انگینا
 بهشت چون غنچه گل سرخ در گنج
 غنچه گل که بود در دل تاج

بهت است شوی می کجای بود
 بجزاری نه جای به کس نمری
 عشق که آن شمع چرا در بند
 گاه در بندش گاه در اجماع
 یک قلمه که در وسط هر تار
 بسکه بام عزتی سرخسک در
 کم شاد است هر چه برین کم
 چه گویم بجفا و تو فاقه بستم
 این چنانکه ز دل سر زده انگینا
 بهشت چون غنچه گل سرخ در گنج
 غنچه گل که بود در دل تاج
 بهت است شوی می کجای بود
 بجزاری نه جای به کس نمری
 عشق که آن شمع چرا در بند
 گاه در بندش گاه در اجماع
 یک قلمه که در وسط هر تار
 بسکه بام عزتی سرخسک در
 کم شاد است هر چه برین کم
 چه گویم بجفا و تو فاقه بستم
 این چنانکه ز دل سر زده انگینا
 بهشت چون غنچه گل سرخ در گنج
 غنچه گل که بود در دل تاج

بهت است شوی می کجای بود
 بجزاری نه جای به کس نمری
 عشق که آن شمع چرا در بند
 گاه در بندش گاه در اجماع
 یک قلمه که در وسط هر تار
 بسکه بام عزتی سرخسک در
 کم شاد است هر چه برین کم
 چه گویم بجفا و تو فاقه بستم
 این چنانکه ز دل سر زده انگینا
 بهشت چون غنچه گل سرخ در گنج
 غنچه گل که بود در دل تاج

دوستک نمود ما و ده چرخه کبریا
دل و جان یکی کردن کمال است تمام
دگر گری معنی آوردن باشد
و پروردگار یکتا را با و رسد کمال
مطلوبه ازل مخصوص بود و رسد کمال
بیاوردن شایسته شایسته کمال
شانه ی ویا و چون نیز شایسته
خون معاش است که کبریا شایسته
بالا ای و شایسته کبریا شایسته
سوی بر و شایسته کبریا شایسته
ای و

۲۰
 دولت زندان کاریت پد
 موقوف بر تو بود که تو را به کاریت پد
 کاروان کاریت پد یعنی خلی خلی
 ست و نامند و حکوم تو نام تو
 مشکلی که زبان اولی به مشکلی
 در بند نیازت

[illegible]

بهر کس که بخواهد بداند که در این
 زمان چه می شود و چه می نماید
 باید که بداند که در این زمان
 چه می شود و چه می نماید
 بهر کس که بخواهد بداند که در این
 زمان چه می شود و چه می نماید
 باید که بداند که در این زمان
 چه می شود و چه می نماید

[illegible][illegible]

اما این را
که در نقطه نظری صفت بود
واقع شود درگاه صفت
هر دو یکجا یکجا یکجا یکجا
یک نقطه از دو نقطه حاصل شد
مطابق قاعده که با حرفی یازده
برای مناسب و انداز مجوس
سه اندازه تا یک نقطه معلوم شود
از این برای یک کسر

19150130

--	--	--	--

7/29

۸۹۱۵۱۴۵
ن ل ر گ
۸۹
گل کشتی

[illegible]